

وجه دوم برای امضاء شخصیات حقوقیه، استناد به ادله عامه صحت عقود و معاملات بود که این وجه، خود دو تقریب داشت:

تقریب اول این بود که معاملات صادر از شخصیات حقوقیه، مصداق عناوینی که مورد امضاء واقع شده می باشد، مثل عنوان بیع، عقد و غیره.

تقریب دوم هم این بود که با توجه به ادله عامه، خود اعتبار شخصیات حقوقیه را مصداق عناوین مذکوره در ادله می دانیم، نه معاملات شخصیات حقوقیه را. مناقشات تقریب اول مطرح شد. خلاصه مجموع مناقشات تقریب اول این بود که:

اولا نمی توان به ادله عمومات تمسک کرد، چون مراد از بیع بیع شرعی است و تمسک به دلیل صحت، می شود تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود عام، **ثانیا** ولو بیع و عقد در ادله به همان معنای عرفی باشد، اما ادله امضاء عقود منصرف به عقود صادر از کسی است که اهلیت تصرف دارد، لذا در مقام که شک در اهلیت شخصیات حقوقیه داریم، تمسک به این ادله، از این جهت می شود تمسک به عام در شبهه مصداقیه عام، **ثالثا** ادله عمومات تخصیص منفصل

خورده است به این که مخالف شرع و محرّم حلال یا محلّ حرام نباشد، و با توجه به این تخصیص اگر در مقام بخواهیم به عام تمسک کنیم، می شود تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص.

مناقشه رابعه به تقریب اول از تمسک به عمومات

در این جا نکته ای از مناقشه در تقریب اول وجود دارد که در تقریب دوم و همچنین در وجه سوم (تمسک به دلیل ولایت فقیه) نیز مطرح می شود، لذا به تقریب اول برگشته و مناقشه رابعه نسبت به آن را مطرح می کنیم. حاصل مناقشه رابعه این است که:

برای تقیید ادله صحت عقود بعدم گونه مخالفاً لشرع و محرماً للحلال أو محلاً للحرام، احتیاجی نداریم به ادله ای مثل المومنون عند شروطهم تمسک کنیم تا اشکالاتی که مطرح شد پیش بیاید. بلکه ادله صحت عقود و معاملات بنفسه مقید به این هستند که نباید مخالف احکام شریعت و محلّ حرام یا محرّم حلال باشند و از ابتدا اصلاً اطلاقی ندارند.

توضیح این تضیق و تقید ذاتی به این بیان است که ادله صحت، در مقام امضاء التزاماتی است که مکلفین به وسیله بیع اجاره و امثال ذلک انجام می دهند، و

می گوید به التزامات خود پایبند باشید و به آنها ترتیب اثر دهید. این لسان، لسان واجبات امضائیه است نه واجبات اولیه، (و شارع حکم به لزوم ترتیب اثر به التزامات مکلفین کرده است). با توجه به خصوصیت امضائیت، ادعا این است که متفاهم عرفی به مناسبت حکم و موضوع این است که واجبات امضائیه، انصراف به جایی دارد که ما التزم به المکلف مخالفت و تنافی با احکام اولیه شریعت نداشته باشد. طبق این بیان، در همه واجباتی که در مقام امضاء است مثل نذر، یمین، عهد، یا وجوب اطاعت از والد و زوج، این قید وجود دارد که امضاء شرعی در جایی است که مورد التزام، مخالف احکام شریعت نباشد. ولو در برخی از عناوین به این قید لفظاً تصریح نشده باشد، اما اگر مقید لفظی هم نداشتیم، دلیل امضاء از ابتدا اطلاق ندارد.

وجه این متفاهم، این است که وقتی مقننی امری را امضاء می کند و حکم به لزوم ترتیب اثر می کند، با فرض این که اغراض خاصه ای طبق احکام اولیه خود دارد، اگر دلیل امضاء اطلاق داشته باشد، معنایش این است که ترتیب اثر لازم است ولو اغراض مولی از بین برود. طبعاً این مطلب معقول نیست و نقض غرض است. پس با توجه به این که مولای حکیم نقض غرض نمی کند و اغراض خود را حفظ می کند، لذا ظاهر دلیل امضاء این است که با حفظ

اغراض لزومیه خود حکم به امضاء می کند، پس چنین امضائی شامل موارد مخالفت با اغراض لزومیه نمی شود.

دلیل اوفوا بالعقود هم از همین سنخ است چون معنایش این است که به آنچه ملتزم شده اید پایبند باشید و عمل کنید، و امضاء مختص به جایی است که منافات با اغراض لزومیه شارع (که در احکام اولیه وجود دارد) نداشته باشد.

اصل این مطلب یعنی تقیید ذاتی ادله امضائیه، در کلمات آقای خوئی به مناسبت بحث تراحم دلیل وجوب حج با دلیل وجوب وفاء به نذر در کتاب الحج مطرح شده است. اگر کسی نذر کند روز عرفه به زیارت کربلا برود و مستطیع شود، بحث است که کدام یک از دو دلیل، مقید به قدرت شرعی است و کدام یک مقید به قدرت عقلی است. فرموده اند دلیل نذر چون واجب امضائی و غیر ابتدائی است، مورد امضاء از وجوب وفاء به نذر جایی است که حفظ بقیه احکام شریعت شده باشد و وفاء به نذر با بقیه احکام شریعت منافات نداشته باشد. توضیح این مطلب، همین بیانی بود که مطرح شد، مبنی بر این که اگر دلیل امضائی اطلاق داشته باشد، نقض غرض رخ می دهد.

اصل این مدعی را (عدم اطلاق ادله امضائیه) مرحوم آقای صدر در مثال نذر و حج، قبول کرده منتهی با استناد به دلیل لفظی منفصل ملتزم به این مطلب شده است. ایشان از دلیل «شرط الله قبل شرطکم» استفاده کرده است که التزام صادر از مکلفین، در جایی اعتبار دارد که مقررات اولیه شریعت حفظ شده باشد. لذا در تنافی بین دو دلیل، دلیل وجوب حج که حکم اولی است وارد بر دلیل وجوب وفاء به نذر است؛ چون دلیل وجوب وفاء به نذر چنین قیدی دارد که منافی مقررات اولیه شریعت نباشد.

اگر این تقید ذاتی ثابت شد، در محل بحث که شک در صحت معامله صادر از شخصیت حقوقیه داریم، اگر شخص حقوقی اهلیت عند الشارع نداشته باشد، مضمون این معامله برخلاف حکم شریعت خواهد بود، لذا ما که شک در اهلیت شخص حقوقی داریم، نمی توانیم به دلیل تمسک کنیم؛ چون می شود تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل. اگر تقید ذاتی ثابت شد (در مقابل تقیید به قید منفصل) تمسک به عام می شود تمسک به شبهه مصداقیه خود دلیل، نه تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه مخصص آن، تا جواب های سابق مطرح شود.

البته ذکر این نکته لازم است که هر غرض را باید با حکم مناسب با آن در نظر گرفت، مثلاً اگر شک ما در ناحیه حکم وضعی است، در صورتی دلیل امضاء اطلاق ندارد، که با غرضی که در ناحیه خود حکم وضعی است، تصادم داشته باشد. لذا در بیع وقت النداء قائل به صحت بیع شده اند با این که تکلیفاً مبعوض و مخالف غرض شارع به لحاظ حکم تکلیفی است، اما چون با غرضی که مناسب حیث وضعی است تصادم ندارد، مانعی از اطلاق ادله امضاء وجود ندارد.

این مناقشه و اصل این بیان مرحوم آقای خوئی تمام است، لذا به تقریب دوم بر می گردیم.

تقریب دوم تمسک به عمومات صحت

تقریب دوم تمسک به عمومات، این است که ادله عامه صحت عقود و لو خطاب به اشخاص حقیقیه هم باشد، اما این فعلِ شخصیات حقیقی یعنی اعتبار شخصیت حقوقیه را شامل می شود؛ چون این اعتبار، مصداق عقد و مصداق مطلق الشرط است. دلیل می گوید به اعتبارات افراد باید ترتیب اثر داده شود، و ترتیب اثر به تکوین شخصیت حقوقیه، به این است که معاملاتی که از ناحیه

آن انجام میشود، آثار آنها بار شود. وقتی دلیل شامل این اعتبار شد، کشف می شود که شخصیت حقوقیه از نظر شارع امضاء شده است.

مناقشه این تقریب، این است که عنوان عقد اگر به معنای مطلق قرار و انشاء و اعتبار باشد ولو به نحو یک طرفه، بله این تقریب تمام است، اما عقد بر اساس آنچه از معنای لغوی آن اخذ مطلق اعتبار نیست. عقد همان طور که از معنای لغوی آن هم استفاده می شود، التزام مرتبط و مشروط به التزام آخر است، نه مطلق اعتبار و التزام، یا اگر عقد به معنای التزام هم نباشد، نهایتاً به معنای قرار و اعتبار مرتبط به اعتبار آخر است که شامل عقود اذنیه هم بشود، اما علی ای حال شامل مطلق التزام و اعتبار نمی شود.

هرچند در برخی روایات، عقد به عهد تفسیر شده است، اما این تفسیر موجب نمی شود که بگوییم مطلق عهد، حکم عقد را در لزوم وفاء دارد، چون «عهد» ممکن است اشاره به عهد خاصی باشد، یعنی آنچه از خداوند متعال به عنوان میثاق و عهد بر عهده افراد قرار داده شده است (که در برخی روایات بر ولایت امیرالمومنین علیه السلام تطبیق شده است) یا این که به معنای قرار هایی باشد که افراد با خداوند متعال می گذارند، که منطبق بر عهد و نذر و یمین می شود، اما در غیر رابطه با خداوند متعال عنوان عهد شامل نمی شود.

لذا عقد از نظر معنای عرفی و لغوی، اعتبار مرتبط به اعتبار آخر است، و این تفسیر هرچند مصادیقی را برای عقد اضافه می کند، اما این تفسیر به نحوی مطلق نیست که شامل مانحن فیه شود.